

## وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۰۷ / ۰۴ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۰۷ تیر ۱۳۹۵

عنوان : شوق و اراده

«بسمه تعالی»

### شوق و اراده

الحمد لله الذي خلقنا من الماء والطين والصلاب؟ والسلام على خير خلقه و على أشرف السّفراء المقربين، الذي سُمّي في السّموات العلى بأحمد و فى الأرضين السّفلى بأبى القاسم المصطفى محمد و على آله الطّيبين الطّاهرين المعصومين و بعد فقد قال عزّ من قائل،

بنصر الله ينصر من يشاء و هو العزيز الحكيم (سوره روم/ آیه 5)

سپاس خدای را که به جود خود وجود آدمیان پیدا کرد و از میان آنان بهترین بندگانش محمد مصطفی(ص) را برگزید و از نور او نور سرّ الأنبياء الأولین و الآخرين علی بن ابی طالب(ع) و آتش دُرخشیدن گرفت.

با بهره گیری از تحقیقات فیلسوف متأله حضرت استاد سید علی موسوی بحث ما پیرامون سوره مبارکه روم (آیه 5) «بنصر الله ينصر من يشاء و هو العزيز الرحيم» ظاهر آیه: در این آیه نکاتی نهفته است، یعنی یاری دادن و یاری نمودن.

انسان اراده دارد، مشیت هم دارد، ولی باید اراده او از سوی حق تثبیت شود، یعنی تا حق و حضرت اله او را یاری ندهد در هر فعلی که بخواهد اقدام کند، امکان پذیر نیست. اینجا اینکه انسان اراده دارد و باید اراده او از سوی حق تثبیت شود، یعنی چه؟ اصلاً ریشه اراده انسان از کجا نشأت گرفته است؟ و چگونه این اراده به شوق و اشتیاق و عشق می‌رسد؟ آیا اراده و میل یکی است؟ اصلاً اراده محکم چه فایده دارد؟ آیا کراهت‌های ما از اراده است؟ و نظر بزرگان و دانشمندان پیرامون اراده چیست؟

برای یابیدن این سوالها باید به علم حکمت و فلسفه و عرفان رجوع نمود. آیا هر کسی، که گفت: من فلسفه بلد هستم، می‌تواند پاسخگو باشد؟ خیر، باید در برابر استادی زانو بزند، که اراده‌اش، میلش، عشقش، شوقش، فقط و فقط خدا باشد. علمش جان توحید و نبوت و ولایت و عصمت را به جان و سینه شاگردش بریزد. حضرت استاد فیلسوف متأله سید علی موسوی در جلد 6 اسفار به زیبایی به تحقیق رفته‌اند و دیدگاه‌های مختلف را بیان فرموده‌اند.

برمی‌گردیم به آیه، اینکه فرمودند: «بنصر الله ينصر من يشاء» یعنی به یاری دادن خدا انسان یاری می‌دهد. نه، اینکه خودش بی‌اراده و فرمان او کاری انجام بدهد. یعنی او می‌کوشد تا بر مقدس‌ترین کارهای اخلاقی و دینی اقدام کند، خود نمی‌تواند. «بنصر من يشاء» آن که او را یاری می‌دهد، دیگر کسی است. «و هو العزيز الرحيم» او هم عزیز است و هم رحیم است. عزیز است، مانندی ندارد. رحیم است، پرگذشت است.

خود این دو جمله، نصر و ينصر دو نیروی مهم را می‌طلبد. اول کوشش و حرکت و اراده و میل از سوی آفریده انجام می‌شود و به سوی طلب رفتن از ماست. اگر، ما دو پایه در نظر بگیریم یا دو بال در نظر بگیریم. یک بال نصرت از انسان. بال دیگرش از خداست. خدا به او نیرو می‌دهد. خودش به خودش ایجاد حرکت می‌دهد. پس نیروی محرکه از خداست، اما چگونه از این نیروها بهره گیرد از خودش است.

حضرت حق به تمام ارکان جسم بشر فرمان می‌دهد، یعنی گردش خون، فرمان اراده، فرمان وجود، فرمان جوهر، فرمان به ماهیت، فرمان به همه ارکان، که در نظم عالمانه بکوشند. این فرمانها از خداست. اما مژه‌هایش را چگونه بر هم بگذارد، از خودش هست. اما کی از زمین خیزد، از خودش هست. به کجا از زمین برود، از خودش هست.

پس این جمله که می‌فرماید: «بنصر الله ينصر» همین است. میل‌ها از تو، حرکت‌ها از تو، خواستن‌ها از تو، قدرت‌ها از تو، اراده‌ای که می‌خواهد، از من، نیروهای تحرک بدن از من. پس هم بشر اصل است برای انجام

کارش و هم خدای متعال.

توضیح در کلمه نصر(سوره آل عمران، صفحه 1035)

کلمه نصر یا نصرت یا ناصر، یاری دادن تا پیروزی، إعطاء باریدن، اعانت کردن، یاری بی قید و شرط. در سوره مبارکه انفال (آیه 10) می‌فرمایند: «و ما النصرُ إِلَّا من عندِ الله» همه یاریها، همه آرامها، همه خشنودی‌ها جز از یک منبع ناب، از یک اصل، یک حقیقت نیست. غیر از او نصر دیگری نیست. پس یاریهای عالم چه هستند؟ همه از سوی او هستند.

کسی که بازوی افتاده‌ای را می‌گیرد و بلند می‌کند. در واقع درون او 12 رشته هست و هر رشته نامرئی که به او متصل می‌شود پنجاه میلیارد سال است، که در ربط و قرب و مهر خدایند. وقتی کسی افتاده‌ای را از زمین بلند می‌کند، ولی در حقیقت آن رشته‌های نامرئی، که به او وابسته به حضرت حقند، آنکه دارد او را بلندش می‌کند یار او هست و کس دیگری نیست.

نصرت از دید علمی

هرکلیت یونانی در 2500 سال پیش گفته: نزاع بشر در پیشرفت است و یاری دادن دیگری را علاوه بر شکوه مذهب، تکامل عین را به انسان عنایت می‌کند، یعنی انسانی که یاری دهنده باشد یک تکامل خاص درون او هست. وقتی یاری می‌دهد، سرگردانی را هدایت می‌کند لذتی به او می‌دهد، که ذرات جسمش را به اوج می‌برد.

(سوره آل عمران (آیه 106) صفحه 160) «إِن يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ...» خداوند می‌فرماید: «إِن يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ كَمَا نَصْرَكُمْ يَوْمَ بَدْرٍ» ای احمد ما، یاری ما بود، که بر تو هیچ کس پیروز نشد. غلبه پیدا نکرد. لغت اراده (رساله جوهر و اراده، صفحه 20)

اراده، یعنی خواستن، خواهش، میل، آهنگ، آنچه سهم او باشد، مشیت، ابداع، فکر، طلب، تصور. «قال الرضا(ع): الإبداع والإرادة؟ و المشي؟ أسماءٌ ثلاثة في معناها واحد» حضرت رضا(ع) می‌فرمایند: ابداع و اراده و مشیت سه لغتند، ولی یک معنا دارد. اراده حالت خاصی است که در انسان ایجاد می‌شود و از او فعل بخصوصی سر می‌زند. معنی دیگر اراده، مطالبه قلب، قلب دارد اراده را طلب می‌کند و غذای روح را باید از طبیب نفس بگیرد.

اما طلب، حرص و ولع است، یعنی جهت و چیزی که دارد برای اراده انجام می‌دهد. اراده نیست، طلب هست. در طلب حرص است و قوی تر از اراده است. تمام حرص‌ها ممنوع است، جز حرص در طلب علم که، اگر داشتی عمرتان ضایع نمی‌گردد.

ماهیت اراده و کراهت کجاست؟

حضرت صدرا (اعلی الله مقامه) در جلد 6 اسفار، صفحه 336 می‌فرمایند: «يعسرُ العلمُ بمَاهِيَتِهَا اكله» مشکل است انسان به واقعیت اراده راه یابد، اراده را می‌فهمد، اما از کجا اراده می‌خیزد، این را نمی‌یابد. انسان می‌داند تشنه است و باید به سوی آب برود، ولی خود تشنگی چیست، نمی‌یابد. این‌ها جزء اسرار اولی اند. جان مطلب آن است، که اراده و کراهت لغتاً معنی‌اش روشن است، ولی مفاهیم اراده و کراهت بر کسی آشکار نیست و هر کس بخواهد ریشه آن را دریابد به عسر و هرج می‌افتد، یعنی از معنای واقعی رها می‌شود. در کتاب کفایه الاصول مرحوم محمد کاظم خراسانی (اعلی الله مقامه) در جلد دومش در پایان می‌فرماید: طلب و اراده بحث مهمی در جهان هستی است. یا، اگر شما بروید به شفا الهیات بن سینا سیری کنید می‌گویید: نمی‌دانم اراده طلب است یا طلب اراده هست؟ وقتی شما به گفته‌های عرفا سری بزنید می‌گویید: اراده همان تجلی یار است یا اراده میل عاشق است؟ یعنی، اگر میل عاشق نباشد معشوق او را راهش نمی‌دهد.

نظر حضرت استاد فیلسوف متأله سید علی موسوی

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

ما شروع به کاوش کردیم تا ببینیم این اراده و کراهت و شوق و اشتیاق ریشه‌اش از کجا شروع می‌شود. حضرت استاد می‌فرمایند: مقداری از این نظرات برمی‌گردد به زنده یاد استاد، آشیخ محمدعلی الهی (اعلی الله مقامه) و مقداری از تتبعات خودم هست.

یافتیم که اصلاً ریشه‌های ارتباط در جهان ناسوت از اراده هست. حرف خیلی مهم است، یعنی بهای ارتباط با

صحنه‌های اراده زیبا می‌شود یا شکوه دیدارها با اراده تکمیل می‌شوند یا لذت و خوبی‌ها و محبت‌ها با اراده شیرین می‌شود. چطور یک موضوع با این عظمت را ناده بگیریم. آنهایی که در وادی فلسفه هستند به اراده و کراهت که می‌رسند ولس می‌کنند و خودشان را به درد سر نمی‌اندازند.

حضرت استاد می‌فرمایند: اراده خودش، خودش نیست. اراده خواسته از یک مخزن است، مثلاً شما نگاه می‌کنید این نگاه در لحظه ایجاد می‌شود، ولی لیوان آب را که برمی‌دارید تا میل کنید این از لحظه ایجاد نمی‌شود، این یک سابقه دارد از تشنگی است، یعنی تا تشنه نمی‌شدید لیوان آب را برنمی‌داشتید این از لحظه ایجاد نمی‌شود. نگاه حضرتعالی فی البداهه است، ولی سخن زیبایی که بخواهید بگویند نشأت گرفته از صحنه است، یعنی یک صحنه را دیده می‌خواهد آن صحنه را بروز دهد. پس بیان زیبا یا وحشت بار از صحنه نشأت گرفته است. اراده هم مانند لیوان آب است. مانند بیان زیباست. تا مخزنی را قبلاً نگاه نکند اراده برایش حاصل نمی‌شود. همه مخزن‌ها یک گوهر دارند، اما مخزنی که ارده یا کراهت را بوجود می‌آورد هم گوهر و هم سفال و هم برلیان و هم مس و هم طلا و هم حلب دارد انواع نشانه‌هاست، انواع هستی‌هاست، که بعضی پربایند و بعضی کم بایند تا او چه باشد، میلش به که باشد.

پس در اراده و کراهت میل اساس است، یعنی اراده به منهای میل کاری را، اگر انجام بدهد ناتمام است. لذاست اراده و کراهت هم در علم اصول آمده و هم در فلسفه و هم در ادب و هم در حکمت و عرفان آمده، چون کاربردش قوی است. گفتیم: اراده، میل، آنکه بخواهد فعلی را پیدا کند و به قبضه بگیرد در درون نگاه می‌کند می‌خواهد صنمش را به خاطره بیاورد و با او به سخن بگوید، می‌بیند این عفن است و به درد نمی‌خورد به او نوبت نمی‌دهد، که بلند شود و بیاید اسم این کراهت است. پس کراهتها، یعنی نبایدها. گفتیم: در درون برلیان دارد و سفال هم دارد، می‌تواند تمیز بدهد، تمیز میل اوست. به سفال نگاه می‌کند، می‌بیند خوشش نمی‌آید، به برلیان نگاه می‌کند، خوشش می‌آید.

پس ممیز کراهت فکر و ذوق و اراده اش نیست، نام آن میل است. میل، به سفال رغبت پیدا نمی‌کند، می‌گوید: حیف زمانم نیست که با او صرف کنم، این نباید است. پس تمام کراهتها مزاحمند. اما میل می‌رود به سوی برلیان فرضی می‌بیند درخشان است، عاری از هر عیب است، منزه و دلرباست، می‌گوید: آری، او را می‌برد به خاطره، که با او سخن بگوید، اینجا نامش کراهت نیست، نام این اراده است.

با این مقدمه آیا می‌توانیم، بگوییم: حضرت حق در کارش کراهت دارد؟ «بنصر ا... ينصر من يشاء»، هر چه اله انجام می‌دهد در اوج و موجند. پس اراده و کراهت از آن ناقصهاست تا او با آن کامل شود. اینجا دل کارهای نیست. اکثر عرفا گویند: میل دل کارساز است، یعنی انتخاب از مخزن نموده است.

توضیح اراده و کراهت از دید عرفان

مثلاً انسان به یک درس معین نیاز دارد، می‌گوید: باید بروم و در خدمت آن بمانم تا به کمال آن برسم و دیگری به آن درس احتیاج ندارد یا لذت آن را نچشیده و می‌گوید: نباید بروم، اینجا کراهت، یعنی جنگ بین باید و نباید است. ما از دو فرد حرف نمی‌زنیم بحث در یک انسان است. منی که در درون دارد از آن چه قدر می‌تواند بهره بگیرد؟ جدال در درون باشد، که کراهت را گزیند یا ارادت را گزیند؟ یکی می‌گوید: من از این کلاس خوشم نمی‌آید، نامش را کراهت و یکی می‌گوید: من جان برای این کلاس می‌دهم، نامش اراده است.

پس نتیجه می‌گیریم؛ اراده نباید به هیچ جا وصل باشد، جز طلب، باید طلب را بگیرد و دیگری را منعش کند، در خاطره راهش ندهد. مثلاً به علم تاریخ می‌رود، به علم مُثُل هم برود، این اضداد است، مگر اینکه علم تاریخ تأیید علم مثل را بکند. اینکه عموم از فلاسفه و حکما جرأت نمی‌کنند کلمه نه را بگویند، چون علمشان یکی است. البته بیشتر در جنبه مثبت هستند، چون اگر درون از منفی پر گردد تار و پود انسان را در هم می‌ریزد، یعنی مثبت های عصمت او را به هم می‌ریزد، این است که، جرأت نمی‌کنند کلمه نه را بگویند.

پس این اراده‌ای که شما پیدا کردید باید برای همان باشد. نمی‌توانند دو چهره را در خاطره حفظ کنند. یا عمر یا زید یا علی یا دیگری، اگر برای دیگری باشد به طلب نمی‌رسید. نگاه و حرکت و شوق تو برای یک چیز باشد و لاغیر. اما تنها چیزی که نابود نمی‌شود و می‌ماند آن اراده محکم است، که به انسان آرامش می‌دهد. یعنی پول و مقام و عنوان، شغل، حیات و قدرت انسان همه می‌روند. پس باید قدر نعمت را بدانیم. قدر کسانی که اراده محکم و نیرومند داشتند و به نوعی به انسان خدمت کرده‌اند، مثل:

1- فلاسفه الهی 2- حکمای الهی 3- مخترعین 4- محققین 5- مکتشفین 6- سربازان حق 7- عرفا من الله و الی

الله، قدر خدمت اینها را که دانستیم به ما آرامش می‌دهد.

حضرت استاد فیلسوف متأله سید علی موسوی در بارقه 3، نفس، صفحه 70 می‌فرماید:

اگر وسوسه‌ای در درون انسان پیدا شد، که آیا این عارضه‌ها از سوی حضرت حق است یا نه؟ بداند انسان مختار است و اگر، اشراق هنجارها و مفاهیم مثبت در درون این آدم مختار متعالی باشد، نفس او، او را به اوج می‌رساند. اما، اگر همین انسان با عالم علم عرفان و حکمت الهی بیگانه باشد نفس با او کاری ندارد.

پس مسئول آن کسی است که، موجب عارضه‌هایی نظیر وسوسه و ناهنجاری‌های درون شده است. انسانی که باید به سوی حقیقت و کمال برود ممکن است وسوسه‌ای در درونش ایجاد شود، این وسوسه بیهوده و بی‌مقدمه ایجاد نمی‌شود، او یا غذای نامطلوبی را اراده کرده یا به سوی رفیقی اراده نموده، که او را منقلب کرده یا دیدنی‌های زمان و مکان و عوامل دیگر، مانند کندی و نرفتن به سوی طلب او را منقلب و وسوسه کرده است. به همین دلیل است که، اگر انسان احساس کند نفس قدسی او در مکانی که مأمّن و پناهگاه اوست در حال پژمردن است باید متوجه باشد که یا علم او به راه باطل می‌رود یا کمالش به نقصان می‌گراید. او در چنین شرایطی حق ماندن در آن زمان و مکان را ندارد و باید از آنجا هجرت کند تا دچار این عارضه‌ها نشود.

اینجا سوال است؛ آیا می‌شود روح انسان در عین حضور در جهان ناسوت اراده کند سیری نیز در آن جهان داشته باشد؟ آری، انسان اگر، در همین عالم هم به سیر و سلوک رود و زیر نظر استاد لایق قرار بگیرد، می‌تواند کثافت و عارضه را کنار بزند، کارش به جایی می‌رسد که، بهشتیان را در بهشت و جهنمیان را در جهنم می‌بیند و اهل حق می‌شود، در این صورت است که، قدرت کشف برخی از اسرار پیدا می‌کند و تا عنایت کند آنچه را از دلها عبور می‌کند، می‌فهمد. او آن سوی دیوار را می‌بیند، ولی حق ابراز دیدهایش را ندارد و در نهایت هرگاه اراده کند و بخواهد اشراق‌های مکان و زمان بر او نمایان می‌شوند و او خود را در قرب حبیب می‌بیند. اینها مسائلی نیست که به کبد و مغز ارتباطی داشته باشد بلکه، فقط ابراز کشف اسرار هستند و بس مانند اویس قرن.

راجع به اویس قرن (سوره روم، مرحله 1، صفحه 35)

از او پرسیدند: که، تو از غیب خبر می‌دهی، به چه دلیل؟ یعنی چه کسی به تو می‌گوید؟ گفت: «من عرف الله لا یخفی علیه شیء» کسی که به خدا در ارتباط است، هیچ چیزی بر او پوشیده نیست. گفت: ارتباط من این است که، به خزانه اش در می‌زنم یک ذره در به رویم باز می‌شود. ما به خزانه او کار داشته باشیم. گفتند: چگونه یارت را شناختی؟ گفت: یارم را از یارم شناختم، نه از خودم، چون من ضعیف هستم، ضعیفها نمی‌توانند با قوی‌ها روبرو شوند، منتهی التماس کردم، رفتم در خانهاش گفتم: خودت را به من نشان می‌دهی؟ یک کمی چهره نشان داد.

گفتم: آنکه او را شناخت چه دارد؟ یک جمله گفت: فقط دل دارد و بس. گفت: او در دل است، در چشم و زبان نیست. چرا؟ چون اینها دیگران را هم راه می‌دهند، چشم دیگری هم جای می‌دهند، گوش دیگری را هم جایش می‌دهند، اما دل فقط جای یار است و بس.

گفتم: دوست! سلامتی‌ها در کجاست؟ گفت: در یک چیز، گفت: غیر یار هیچ کس را در دل راه ندهید، یعنی فقط یار را در دل جایش بدهید شما در اینجا سلامت هستید.

گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: به نزد آنکه منتظر من است. گفتند: او کیست؟ گفت: مولا علی من می‌خواهد به صفین رود من باید با او بروم، یاریش بدهم. می‌توانستم به صفین بروم، اما اول آمدم به محضر شما اجازه بگیرم. رفت و در حضور علی (ع) جان به جانان تسلیم کرد.

جلد 8 اسفار، بارقه 3 نفس، صفحه 161 می‌فرماید:

«فإنَّ الطلبَ إنما یكونُ بمعرفِ المطلبِ» یعنی چه؟

پس طلب‌ها به اندازه شناخت مطلوب است، مثلاً طلب یا خواسته کسی می‌تواند این باشد که، در بیابان آنقدر به دنبال یک کنجشک برود تا آن را بگیرد. خواسته فرد دیگری هم شاید چیدن ساقه یک گیاه باشد. شخص دیگری شاید بخواهد که بوی گلی را استشمام کند. مطلوب کسی هم می‌تواند رفتن در یک باغ و از دور نظاره کردن آن باشد. اما کسانی هستند که، به در و دیوار قناعت نمی‌کنند و نه تنها به درون باغ می‌روند بلکه به صاحب باغ هم توجه می‌کنند. این است که، می‌گوییم: همیشه اندازه طلب به قدر شناخت مطلوب است.

دلیل اینکه بسیاری از کمال باز می‌مانند این است که، اندازه طلب در آنها به اندازه مطلوب بوده و از آنجا که مطلوب هم برایشان آنچنان شکوه و جذابیتی نداشته در جایی از مسیر متوقف مانده‌اند. عرفانی هم که در درون

انسان پیدا می‌شود به اندازه دریافت اوست برای همین است که، ما معتقدیم عرفان در کتابها یافت نمی‌شود باید آن را شناخت و با تمام وجود دریافت.

اگر کسی به دنبال نقره می‌رود باید ابتدا نقره را به خوبی بشناسد. کسی که به دنبال دل لایق است باید آن را بجوید و مسیر حرکت عرفان هم همین است.

حضرت استاد در بارقه 3 نفس قدسی صفحه 201 می‌فرمایند:

برای شناخت سیر و سلوک عرفا باید بگوییم: سالک که اراده نمود به چهار ابزار نیازمند است و از چهار مرحله باید بگذرد تا به شوق معنوی هدایت شود. 1- علمی که او را بسازد و دل او را نرم کند و این هم فقط و فقط علم فلسفه و حکمت و عرفان الهی است.

2- ذکری که مونس او باشد تا در تنهایی وحشت نکند.

3- یقینی که مرکب وی باشد تا از همراهان خویش بازماند.

4- ورعی که بازدارنده وی از ناشایستگی‌ها باشد.

یعنی سالک که اراده نمود به راه حق روی آورد و کتاب خدا را در یک دست و سنت

رسول (ص) را به دست دیگر بگیرد و در میان این دو روشنایی طی طریق کند.

و اما ادامه بحث و اینکه؛

انسان چگونه از اراده به شوق راه پیدا می‌کند؟ و نظر اهل تحصیل پیرامون اراده چیست؟

کسی که با شوق کاری را انجام دهد چگونه می‌شود؟

اصلاً ریشه شوق از کجاست و چه تفاوتی با اراده دارد؟

می‌ماند برای جلسه بعدی.

بخش مصیبت و پایانی جلسه :

پیرامون موسی بن جعفر

کسی که با امام در ارتباط باشد چگونه می‌شود؟ نمونه اش بشرحافی

جلد 6 بارقه 12 واجب الوجود صفحه 1107

جنید گفت: نزد عارفی رفتم در بغداد، او را گریان یافتم. گفتم: چرا گریانی؟ گفت: شب گذشته هوا گرم بود،

دخترم کنار من بود. گفت: اجازه می‌دهی تا کوزه آب را جای بلندی گذارم که کمی خنک شود و تو را از

آشامیدنش لذت حاصل آید؟ اجازه دادم تا کوزه را جای بلند نهد. پس از لحظه ای چشم گرم شد و خوابم برد در

خواب دیدم یکی از حوری‌های بهشتی از اینجا می‌گذرد و من جلو رفتم کسی به آن حوریه گفت: این از آن

نوشاگر کوزه آب است

یعنی این مال آن قضیه که آب را گذاشته خنک شود.

آن حوریه گفت: من از آن کسی هستم که این قدر نتوانست بر میلش مسلط شود که از آب خنک خواست

استفاده کند، نه، من حق ندارم از آن او باشم.

بعد از خواب بیدار شدم کسی پرسید: اسم تو چیست؟ گفتم: بشر حافی هستم. بعد گفتند: چرا بشر شدی؟

بشر حافی کسی بود که ثروتمند مدینه بود وقتی با حضرت موسی بن جعفر (ع) ارتباط برقرار کرد حضرت او را

منقلب کرد و کارش به جایی رسید که وقتی پای برهنه روی زمین راه می‌رفت زمین زیر پایش تمیز بود این مقام

را با برخورد از حضرت موسی بن جعفر (ع) به دست آورد.

سوره مبارکه نحل، صفحه 122

حدیثی از موسی بن جعفر (ع): «الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَادَّلَكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ؟»

به علمی به کوش که دلت نورانی گردد و فساد و زشتی را به تو بنمایاند، یعنی پی دانشی برو که ریشه‌های

زیبایی‌ها و ریشه‌های بدی‌ها را پیدا کنی، یعنی ممیز باشی.

حضرت استاد فیلسوف متأله سید علی موسوی می‌فرمایند:

هر کس این حدیث را هر گاه در زندگی خسته شدید بخوانید مخصوصاً ما دلک علی صلاح قلبک به سویی برو تا

دلت را روشن کند.

«لا حول و لا قوة الا بالله العظیم»

